

۱۴۰۱۵/۱۴
۹۸,۶,۱۰

باب وودوارد

مرد مرموز

ماجرای واترگیت

الحل

کارل پیستاین

ترجمه: عباسقلی غفاری فرد



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

مرد مرموز: ماجرای واترگیت با تحلیل کارل برنشتاین / باب وودوارد؛ ترجمه عباسقلی غفاری فرد.
تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۵، ۲۷۱ ص؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: 978-600-376-109-4

عنوان اصلی: The secret man: the story of Watergate's Deep Throat, c2005

عنوان دیگر: ماجرای واترگیت با تحلیل کارل برنشتاین.

۱. واترگیت، ۱۹۷۲-۱۹۷۴ م. ۲. فلت، دبلیو. مارک، ۱۹۱۳-۲۰۰۸ م. Felt, W. Mark.
۳. وودوارد، باب، ۱۹۴۳- م. Woodward, Bob. ۴. برنشتاین، کارل، ۱۹۴۴- م.
۵. Bernstein, Carl. ۶. اف. بی. آی. United States. Federal Bureau of Investigation.
۷. واشینگتن پست-تایمز هرالد (روزنامه). ۸. فساد سیاسی - ایالات متحده. ۹. ایالات متحده -
سیاست و حکومت. ۱۰. ۱۹۷۴-۱۹۷۷ م. ۱۱. ایالات متحده - سیاست و حکومت. ۱۲. ۱۹۷۴-۱۹۷۷ م.
الف. غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۳۰-، مترجم.
۳۶۴/۱۳۲۰/۷۳ ۱۳۹۵ ۴م و/۸۶۰E

باب وودوارد

مرد مرموز

ترجمه عباسقلی غفاری فرد

چاپ اول: ۱۳۹۵، لیتوگرافی: پرنگ، چاپ: رامین، شماکان: ۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۶-۱۰۹-۴

حق چاپ محفوظ است.

مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: انقلاب، خ. شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

www.negahpub.com info@negahpub.com

Email: negahpublisher@yahoo.com

instagram.com/negahpub

telegram.me/newsnegahpub

پیشگفتار مترجم

رسوایی واترگیت برای افکار عمومی ایالات متحده آمریکا، و جایگاه آن در عرصه سیاست جهان، رویدادی شگرف به شمار می‌رود. در این پیشامد، گماشتگانی به درون تلراترگیت در مجتمع واترگیت رخنه کردند و برای شنود گفتگوها، میکروفن‌های مخفی کار گذاشتند و اسناد و مدارکی را به سرقت بردند. این رویداد در روند انتخابات ریاست جمهوری، در سال ۱۹۷۲ و آغاز انتخاب ریچارد نیکسون برای دوره دوم ریاست جمهوری انجام گرفت. باب وودوارد، چنان‌که در متن همین کتاب نوشته، اتفاقی و از طریق مارک فلت، مرد شماره ۲ افبی‌آی، به این قانون‌شکنی پی برد و همراه کارل برنشتاین، همکار روزنامه‌نگار خود، به کمک روزنامه واشنگتن پست، و با اطلاعاتی که از مارک فلت دریافت می‌کرد، رویداد واترگیت را آشکار ساخت. نام مارک فلت، ۳۳ سال پنهان ماند و او را تنها با نام ساختگی گلوگشاد می‌شناختند. دیوان عالی قضایی فدرال به بررسی رویداد پرداخت و ریچارد نیکسون ناچار از کناره‌گیری شد. ریچارد نیکسون به سبب دستور داده بود که نگذارد مأموران افبی‌آی

موضوع واترگیت را پیگیری کنند. پس از کناره‌گیری نیکسون و تحویل نوارهای کاست ضبط شده از طریق میکروفن‌های مخفی، این مورد ثابت شد. سرقت اسناد و مدارک از اف‌بی‌آی بسیار مهم بود و به آوازه آن سازمان آسیب زیادی زد.

ایالات متحده آمریکا خود را گهواره دموکراسی جهان می‌داند. از آنجا که ممکن است دستیابی ایالات متحده آمریکا به آزادی و دموکراسی تنها ر راستای هوشمندی و توانایی مردم آن سرزمین برآورد شود، و بسترهای بلای برای سکوفایی اندیشه و آزادی نادیده انگاشته شوند، یادآوری این نکته مهم است که روند نامبرده، در درازای ۲۵۰ سال از آغاز موجودیت کشور مستقیم ایالات متحده آمریکا شکل گرفته و این سال‌های اندک، در برابر سال‌های عمر کشورهای دارای فرهنگ و تمدن، مانند ایران؛ هند؛ چین؛ مدرسه؛ و تمدن‌های باستانی میان رودان (سومر؛ بابل؛ آشور؛ اکد)، بسیار ناچیز است. مردم ایالات متحده آمریکا از دیدگاه ساختار ذهنی و اندیشه بر دیگر مردم جهان برتری ویژه‌ای ندارند؛ به سخن دیگر، پیشرفت آنها در زمینه‌های گوناگون سیاسی؛ فرهنگی؛ اجتماعی؛ اقتصادی؛ نظامی؛ و... تنها برآمده از جوهر آنها نیست، بلکه موارد عرضی هم بسیار اهمیت داشته‌اند. چنان که در پشت ظاهر خندان و شسته و رفته دولت‌مردان آمریکا، گاهی چه بسیار خشن و بد دهن دیده می‌شود که با ظاهر فرهنگ و تمدن نامبرده، سازگار نیست. به باور نگارنده، بهترین تجزیه و تحلیل در بررسی این ساختار و به عنوان دیباچه‌ای برای کتاب حاضر، گزارشی، هرچند کوتاه از چگونگی زایش و برآمدن و پراوازه شدن ایالات متحده آمریکا، می‌تواند سودمند باشد.

ایالات متحده آمریکا بخشی از قاره بزرگ آمریکا است. در شمال ایالات متحده، کشور کانادا قرار دارد؛ در جنوب آن کشورهای آمریکای مرکزی

جای دارد؛ و در جنوب این کشورها، سرزمین‌های آمریکای جنوبی واقع است. آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی را با هم، آمریکای لاتین می‌نامند و این نامگذاری به دلیل دستیابی مردم لاتین زبان اسپانیا بر آن سرزمین و گویش کنونی شهروندان آمریکای لاتین به زبان لاتین است.

پیدایش قاره آمریکا به سال‌های پایانی سده پانزدهم برمی‌گردد، اما دریانوردان هی‌باک وایکینگ پیش از آن، به‌سوی دنیای ناشناخته کشتی‌رانی کرده بودند. در حدود ۹۸۵ میلادی، گروهی از وایکینگ‌ها به فرماندهی بچارن هرچلفسن^۲، از ایسلند به سوی گرینلند کشتی‌رانی کردند و در شمال کنونی کانادا پیاده شدند. نزدیک پانزده سال بعد، لیف اریکسن^۳ از گرینلند به کشتی‌رانی پرداخت تا اکتشافات هرچلفسن را پی بگیرد. این وایکینگ‌ها شمال کانادا را پیدا کرده بودند. اما اروپایی‌ها متوجه این رویداد شدند تا آن‌که نوبت به کریستف کلمب^۴ دریانورد ایتالیایی رسید، او در ۳ اوت ۱۴۹۲، از سوی ایزابل ملکه اسپانیا، به قصد پیدا کردن راهی به شرق دور، از طریق کشتیرانی به‌طرف غرب، به راه افتاد. او با سه کشتی سفر خود را آغاز کرد و در ۱۲ اکتبر، حدود ۶۸ روز بعد به خشکی رسید و پرچم اسپانیا را بر تپه‌ای برافراشت

۱. نگارنده، نوشته‌های خود را با ترجمه‌ای آزاد از کتابی با عنوان *Asking for The U.S.A and Its Neighbours*، گزارش خواهد کرد که کتاب درسی برای دبیرستان‌های ایالات متحده است و در سال ۱۹۷۱م از سوی **American Book Company** منتشر شده. ا. ال. دیویس کوچک **O. L. Davis, Jr.** و فرانسیس ا. بلوگ **Francis A. Blough**، از نویسندگان اصلی این کتاب هستند. از این به بعد، هرگاه که نیاز به ارجاع صفحات کتاب مذکور باشد، با عنوان «ک. د» یعنی کتاب درسی، گزارش خواهد شد.

2. Bjarni Herjolfsson

3. Leif Ericson

۴. Christopher Columbus کریستوفر کلمبوس

که به سان سالوادور^۱ (به اسپانیایی یعنی رهاکننده خجسته) شناخته شد. کلمب گمان می‌برد که به کناره‌های چین رسیده و جزایری را نزدیک چین و هند پیدا کرده است. به همین دلیل، مردمی را که در آنجا می‌زیستند، هندی نامید. کلمب سه بار دیگر به سفر دریایی رفت و در سال ۱۴۹۳، به پورتوریکو^۲، جامائیکا^۳ و چندین جزیره از مجمع‌الجزایر آنتیل را پیدا کرد. در سال ۱۵۰۲، به کشف هندوراس تا پاناما پرداخت. کلمب در سال ۱۵۰۶ درگذشت و هرگز پی نبرد که سرزمین تازه‌ای را پیدا کرده است. پس از درگذشت کلمب، دریانورد دیگری به نام آمریکو وسپوچی^۴ که در میانه ۱۴۹۰ تا ۱۵۰۳ به هند سفر اکتشافی در اقیانوس اطلس انجام داده بود، پی برد که سرزمین تازه، بخشی از آسیا نیست و پس از بازگشت به اروپا، سرزمین پیدا شده را دریای جدید نامید. یک جغرافی‌دان آلمانی پس از خواندن نوشته‌های وسپوچی، دریای جدید را به نام کوچک او، آمریکو (آمریکا) نامید. پانزده سال پس از درگذشت کلمب، دریانوردان اسپانیایی به تصرف آمریکا پرداختند. فتح مکزیک و رواج رویدادهای شناخته شده این روزگار بود که بیشتر به شیوه راهزنی و آدم‌کشی توسط کسانی مانند هرناندو کورتز^۵، فرانسیسکو پیزارو^۶ و آلماگرو^۷ انجام گرفت.^۸

ایالات متحده آمریکا را بیشتر انگلیسی‌ها شکل دادند. در سال ۱۴۹۷م، جان کبوت^۹ از سوی هنری هشتم پادشاه انگلستان، جاده یافت تا

1. San Salvaor

2. Porto Rico

3. Jamaïque

4. Amerigo Vespucci

5. Hernando Cortes

6. Francissco Pizarro

7. Almagro

9. John Cabot

سرزمین‌های تازه‌ای را برای آن کشور بیابد. کبُت به جزایر دماغه برتون^۱ رسید و کناره‌های شرقی آمریکای شمالی را به نام انگلستان فتح کرد. در این روزگار انگلستان، رقابت سختی را با اسپانیا آغاز کرده بود. انگلستان با آماده‌سازی نیرومندترین نیروی دریایی جهان، توان این را پیدا کرده بود که آرمادای شکست‌ناپذیر اسپانیا را شکست دهد. انگلیسی‌ها با تکیه به قدرت تازه خود، در دنیای جدید با اسپانیا رقابت تازه‌ای آغاز کردند. بازرگانان انگلیسی برای تشویق مردم جهت مهاجرت به دنیای جدید، شرکت‌های بازرگانی تأسیس کردند و هر شرکتی از پادشاه اجازه مهاجرت به سرزمین‌های خاصی را گرفت. این شرکت‌ها با تجهیز کشتی، تدارکات را برای مهاجران دنیای جدید می‌فرستادند، در برابر، مهاجران نیز بخشی از محصولات و فرآورده‌های خود را به شرکت‌ها می‌دادند. اگرچه بیشتر این مهاجران انگلیسی بودند اما از هلند؛ آلمان؛ دانمارک؛ و فرانسه نیز مهاجرانی به آمریکا آمدند. فرانسوی‌ها به لوئیزیانا و هلندی‌ها به جزیره منهتن دست یافتند و در سال ۱۶۲۶ شهر نیوآمستردام را در آنجا ساختند. اما انگلیسی‌ها در رقابت با اسپانیا و فرانسه و هلند توانستند به برتری دست یابند و نیوآمستردام را از هلندی‌ها گرفتند و آن را نیویورک نامیدند. در رقابت میان انگلیس و فرانسه، مهاجرنشینان به امید دست یافتن به سرزمین‌های تازه، به انگلیس کمک می‌کردند.

در این میان، در انگلستان اختلافات مذهبی زیاد شد. در سال ۱۶۲۰، گروهی از پروتستان‌ها که سیاست جیمز اول پادشاه انگلستان را نمی‌پسندیدند، برای رهایی از فشار دولت و انجام آزادانه اعمال مذهبی، تصمیم به ترک انگلستان گرفتند. این گروه با کشتی «می فلاور»^۳ (گل ماه مه) به سوی شمال شرقی آمریکا به راه افتادند و پس از رسیدن به ساحل،

1. Berton

2. Manhattan

3. May Flower

آنجا را نیو پلیموت^۱ نامیدند. کم‌کم، مهاجران در کناره‌های اقیانوس اطلس، سیزده مهاجرنشین تشکیل دادند: ماین^۲ (۱۶۳۰ م)؛ نیو همپشایر^۳ (۱۶۳۰ م)؛ ماساچوست^۴ (۱۶۳۰ م)؛ پروویدنس^۵ (۱۶۳۶ م)؛ کانکتیکات^۶ (۱۶۳۶ م)؛ رد آیلند^۷ (۱۶۳۶ م)؛ نیویورک (۱۶۲۶ م)؛ پنسیلوانیا (۱۶۸۲ م)؛ بالتیمور^۸ (۱۷۴۵ م)؛ ویرجینیا (۱۶۹۹ م) کارولینای^۹ شمالی؛ (۱۷۲۸)؛ کارولینای جنوبی (۱۶۷۲)؛ جرجیا (۱۷۳۳). در دهه ۱۷۴۰، یک میلیون تن در این سیزده مستعمره (مهاجرنشین) انگلیس زندگی می‌کردند. بیشتر آنها کشاورزی می‌کردند و برای خانواده خود غذای کافی فراهم می‌آوردند. تنی چند از آنها، کشتزارها یا نهالستان‌های گسترده‌ای در اختیار داشتند و می‌توانستند از طریق شهرهای کوچک، فرآورده‌های خود را به ماوراء بحار بفرستند. در جنوب و دیگر مناطق تحت تصرف اسپانیا نیز مهاجرنشینی شکل گرفت. مهاجران انگلیسی، پادشاه و پارلمان را به رسمیت می‌شناسیدند و خود را پیرو آنها می‌دانستند. با گذر زمان اوضاع مهاجرنشینان رو به پیشرفت گذاشت و سه نوع مهاجرنشین شکل گرفت: مهاجرنشین سلطنتی که توسط یک حاکم و مشاور از سوی پادشاه انگلستان اداره می‌شد؛ مهاجرنشین مردمی که در این نوع مهاجرنشینی، همه یا بیشتر زمین‌ها، از آن یک تن به شایسته می‌رفت؛ و مهاجرنشین خودگردان که طی آن، مهاجران (زمین‌داران، حاکم و مشاور و مجلس را تعیین می‌کردند).

1. New Plymouth

2. Mains

3. New Hampshire

4. Massachusetts

5. Providence

6. Connecticut

7. Rhode Island

8. Baltimore

استقلال خواهی مهاجرنشینان (مستعمرات) از اختلاف با انگلستان

بر سر مسائل اقتصادی آغاز شد. پارلمان انگلستان گمان می کرد که مهاجرنشینان منبع بزرگی از ثروت هستند و باید از آن دارایی ها برای بازسازی امور مالی انگلستان استفاده شود و مهاجرنشینان باید به ثروتمند شدن زمین داران و دامداران و بازرگانان انگلیسی کمک بکنند. مستعمره نشینان ناچار بودند فرآورده های خود را ارزان به انگلیسی ها بفروشند و کالاهای آنها را گران بخرند. دولت انگلستان مالیات های گوناگونی را بر فرآورده های مستعمره نشینان، از جمله تنباکو، شکر و خمر وضع کرد. در سال ۱۷۶۸م، قانون تمیز وضع شد که بنا بر آن ثبت همه اسناد رسمی باید با امضاء و مهر انجام می گرفت و این نوعی مالیات به شمار می رفت. این قانون در پی شورش مستعمره نشینان لغو شد. در سال ۱۷۶۷ پارلمان قانون جای وضع کرد که بنابر آن، شرکت هند شرقی انگلیس می توانست تجارت را در مستعمرات مستقیماً در فروشگاه های خود بفروشد. در بسترش شورش دوباره آغاز شد. در سال ۱۷۷۰ پارلمان، گروهی از سربازان انگلیس را برای سرکوبی شورش به بستون فرستاد و آنها شماری از شورشیان را کشتند و این رویداد به «قتل عام بستون» معروف شد. مستعمره نشینان در سال ۱۷۷۶ یک گروهی با عنوان کنگره قاره ای تشکیل دادند تا فعالیت های پرنده مهاجرنشینان را سازمان دهند. تامس پین اعلام کرد که تحت هیچ شرایطی طاعتی نیست قمر (آمریکا) بزرگتر از سیاره اصلی خود (انگلستان) باشد.

در سال ۱۷۷۵ دولت انگلستان تصمیم گرفت جلوی اسلحه قاچاق به مستعمرات را بگیرد. مهاجران نیز حکام خود را بیرون راندند و نیرویی

فراهم آوردند و فرماندهی آن را به جرج واشنگتن سپردند. او متولد ۱۷۳۲ و پسر یک کشاورز از اهالی ویرجینیا بود. واشنگتن مدت زیادی آموزش نظامی یافته بود و یکی از اشراف ویرجینیا به شمار می‌رفت. جنگ استقلال به این ترتیب آغاز شد. کنگره آمریکا که از نمایندگان مهاجران تشکیل یافته بود، در ۴ ژوئیه، ۱۷۷۶، اعلامیه استقلال را تصویب کرد. اعلامیه را «جفرسون» نوشت. فرانسه در راستای کمک به امریکایی‌ها به انگلستان اعلان جنگ داد. اسپانیایی‌ها هم به هواخواهی از مسنم، شینا، برخاستند. دولت انگلستان که امیدی به پیروزی نداشت، ناچار از پذیرش «سراج ورسای» در ۱۷۸۳ شد و به این ترتیب استقلال ایالات متحده آمریکا به رسمیت شناخته شد و کشور جوان و نوظهور آمریکا به صحنه سیاسی جهان پا گذاشت. ۵۵ نماینده کشور جدید، در تالار استقلال در فیلادلفیا، اعلامیه استقلال در آنجا به امضا رسیده بود، جمع شدند و در سال ۱۷۸۷ قانون اساسی آمریکا را تدوین کردند. جرج واشنگتن به عنوان نخستین رئیس-مهور آمریکا، در ۳۰ آوریل، ۱۷۸۹ سوگند خورد. تا این هنگام مستر روثینان، از کوه‌های آپالچی تا می‌سی‌سی‌پی اسکان یافته بودند و دولت در پی گسترش مرزهای کشور تازه تأسیس بود.

تا دهه ۱۸۸۰ بیشتر آمریکایی‌ها کشاورز بودند و به گسترش اراضی خود پرداختند. بازرگانی دریایی - به ویژه در نیوانگلند - پیشرفت زیادی کرد. کارخانه‌ها در شمال شرق ساخته شد. شهرهایی مانند نیویورک در معرض هجوم مهاجران قرار گرفت. در جنوب کشت توتون و پنبه افزایش چشمگیری یافت و کشاورزان برای انجام کار مزرعه، از اواخر دهه ۱۷۰۰، به شدت نیازمند بردگانی بودند که از آفریقا به آمریکا انتقال

می‌یافتند. این بردگان زندگی بسیار دردناکی در مزارع کشاورزان آمریکایی داشتند. اگرچه اکنون کشور نوظهور آمریکا یک پارچه به نظر می‌رسید، اما تفاوت زندگانی صنعتی در شمال شرق و گرایش به شهری شدن با اقتصادی بسیار پویا و در راستای حقوق شهروندی، با زندگانی کشاورزی و متمایل به روستایی با اقتصادی سنتی و لزوماً نیازمند کار سخت بردگان، بسیار چشمگیر، و به یک معنی در تضاد بود.^۱

جنگ داخلی یا جنگ انفصال از دو دیدگاه بالا پدید آمد. حزب جمهوریخواه که در سال ۱۸۵۴ سازمان یافت، نیرومندان با بردگی ناسازگاری داشت. در سال ۱۸۶۰ که آبراهام لینکلن، نامزد جمهوریخواهان به ریاست جمهوری برگزیده شد، ایالات جنوبی، از اتحاد ایالات متحده جدا شدند و در صدد برآمدن ایالات متفق آمریکا را تشکیل دهند. جنگی میان شمال و جنوب در گرفت، که به جنگ بردگی شناخته شد. پیروزی در میدان نبرد آسان نبود. از طرف با سرسختی بسیار برای رسیدن به خواست خود می‌جنگیدند. نیم میلیون نفر در جنگ داخلی کشته شدند. بنابراین، می‌توان حدس زد که آمریکایی‌ها برای رسیدن به دموکراسی، بهای گزافی پرداخته‌اند و هرگاه فریب این دموکراسی در رویدادهایی مانند واترگیت نقض شود، به رسوایی‌های بزرگی در درون آن کشور و در پهنه جهان می‌انجامد.

در سال ۱۸۶۵، جنگ داخلی با شکست نیروهای جنوب به پایان رسید. در قانون اساسی، بردگی از میان برخاست. حقوق شهروندی مورد توجه قرار گرفت. نژاد پرستان به سادگی حاضر به پذیرفتن سیاهان در جامعه سفید پوستان نشدند و گروه‌های مانند **کو کلوکس کلان**^۲ پدید

۱. ک. د. ۵۱، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۷، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۲۵.

2. Ku Klux Klan

آمد که به کشتار و آزار سیاهان پرداختند. پس از پایان جنگ داخلی، بازسازی جنوب آغاز شد. مهندسان و صاحبان معدن راه را هموار ساختند. اکنون کشور ایالات متحده آمریکا شکل گرفته بود.^۱

ورود ایالات متحده آمریکا به صحنه سیاسی جهان در پی دو جنگ بزرگ جهانی انجام گرفت. شاید بتوان گفت، هرگاه جنگ‌های جهانی در نمی‌گرفت، ایالات متحده آمریکا جایگاه کنونی را پیدا نمی‌کرد. جرج واشنگتن پس از اتمام دوران ریاست جمهوری خود در سال ۱۷۹۷ به مرموز کنفرانس اعلام کرده بود، ما در زمینه سیاست خارجی باید در مسیر روابط تجاری گام برداریم و تاجایی که ممکن است، تنها با چند کشور روابط سیاسی برقرار سازیم. ایالات متحده آمریکا پیش از صد سال به این سفارش عمل کرد. اما با شروع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، این دیدگاه تغییر یافت. آلمان که ایالات متحده آمریکا می‌خواست، روابط بازرگانی خود با انگلستان و فرانسه را قطع کند، در سال ۱۹۱۷ به زیردریایی‌های آمریکا حمله کرد و در پی آن، ایالات متحده به متفقین پیوست و رسماً با متحدین وارد جنگ شد. در جنگ جهانی اول، ۵۴۰۰۰ آمریکایی جان باختند. در کنفرانس صلح پاریس، وودرو ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا، چهارده ماده به کنفرانس صلح پیشنهاد داد که بیشتر آنها به تجارت آزاد و سفارش جرج واشنگتن برمی‌گشت.

اما نقطه سرنوشت‌ساز برای ایالات متحده آمریکا از جنگ جهانی دوم آغاز شد. در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ که دیپلمات‌های آمریکا و ژاپن مشغول گفتگو بودند، نیروی هوایی ژاپن که متحد دول محور (آلمان و ایتالیا)

بود، پرل هاربر و هاوایی را بمباران کردند. رزولت رئیس جمهور آمریکا بی درنگ اعلان جنگ کرد. پس از تسلیم بی قید و شرط آلمان، در ۱۹۴۵، ژاپنی ها همچنان به نبرد ادامه می دادند. به فرمان هری ترومن رئیس جمهور آمریکا، در ۶ اوت همان سال نخستین بمب اتمی را بر روی شهر هیروشیما؛ و دومی را در ۹ اوت بر روی ناگازاکی انداختند. جنگ به پایان رسید. ایالات متحده آمریکا قدرت بزرگ جهان و دارندهٔ بمب اتمی شناخته شد و چون کشورهای دیگر هنوز به بمب اتمی دست نمانه بودند، هراسی از توان جنگی آمریکا دل هایشان را فرا گرفت. دول صنعتی غرب و ویژه انگلستان عقب نشستند. اتحاد جماهیر شوروی اگرچه در آستانهٔ جنگ سرد قرار گرفته بود، اما خود را در برابر سلاح تازه آمریکا نتوان بد. اکنون مرکز ثقل قدرت جهانی از اروپا به آمریکا منتقل شده بود. اگرچه بعد از اتحاد جماهیر شوروی با دستیابی به بمب هسته ای، به قطب جهان کمونسم در برابر جهان سرمایه داری به رهبری آمریکا، تبدیل شد اما هرگز توانایی اتری با آن کشور را در خود نمی دید، تا جایی که در سال ۱۹۶۳ که شوروی ها موشک های میان برد خود را که توان حمل کلاهک اتمی داشت، در کمالات مسکو مقرر کردند، با اولتیماتوم آمریکا بی درنگ موشک های خود را جمع کردند و کوتاه آمدند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جهان از دوقطبی بودن درآمد و به یک قطب قدرت جهانی به رهبری ایالات متحده آمریکا تبدیل شد. اما جایگاه قدرت آمریکا بدون تنش و چالش نیست. بنا به قانون تاریخ، موجودیت ایالات متحده آمریکا و قدرت جهانی آن، نیز، در گذر زمان، دگرگونی های بزرگی خواهد دید.

در پایان باید یادآوری کنم که نگارنده در این پیشگفتار، به هیچ عنوان به مسائل سیاسی توجه نداشته و تنها از دید تاریخی و گزارش روند برآمدن و نیروگرفتن و جایگاه یک قدرت جهانی که نقض قانون در برهه‌ای از تاریخ آن، به یک رسوایی بزرگ انجامیده، و برای پی بردن به ژرفای این رسوایی، آگاهی از آغاز برآمدن و اقتدار آن قدرت، ضروری بود. به نوشتن دیباچه حاضر پرداخته است. در این جا باید از لطف افان علی بدر که متن آمریکایی کتاب را به بنده هدیه کردند، سپاسگزاران کنم.

عباسقلی غفاری فرد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

واحد تهران مرکزی

تابستان ۱۳۹۵